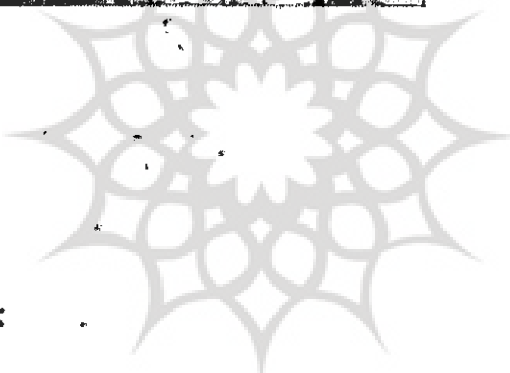


گفتگو با مارچلو ماسترویانی



گذشته ها کم نکرده است.

اوهم اکنون روی صحنه با قدرت تمام درحال اجرای نقش است. در این نمایش او نقش مرد مطلقه ای را بازی می کند که به سرای سالمندان کوچ می کند. اواز تنهایی و عزت سخت می ترسد و اذعان می کند که می خواهد به خانه اش باز گردد و با پسرش زندگی کند.

ماسترویانی که مدتی است در پاریس زندگی می کند، در این باره بحث می کند که می خواهد «کازانوی سن و سال دار دیگری» را بازی کند. او فیلم نامه ای را که بر اساس نمایش فیوروبوردون (نویسنده ای متخصص کارهای دراماتیک) نوشته شده و آخرین ماه the last moons نام دارد خوانده و سریعاً قول بازی در آنرا به تهیه کننده داد.

«شاید بازی در این فیلم را به دلیل قرار گرفتن در موقعیتهای جدید پذیرفته ام. وقتی با خواندن نوشته ای تحت تاثیر قرار می گیرم و هیجان زده می شوم، آن وقت است که می فهمم باید در آن کار حضور داشته باشم. فقط اجازه بده که کار را درست انجام دهم»

روبروی من یک غول دنیای بازیگری ایستاده است. اتفاقاً برعکس، تظاهر به سادگی می کرد. هرچند در طول گفتگو متوجه شدم او تظاهر نمی کند. واقعاً ساده و راحت فکر و عملی می کند.

«اتاق نشیمن او ساده و خالی از هرگونه زرق و برق بود. او قبل از اینکه بنشیند و من دکمه ضبط خود را روشن کنم به سوی گلدان گل مخصوص خود رفت و آنرا آب داد. هنگام نشستن صحبت را شروع کرد، اما صحبت درباره چه چیزی؟ گل مخصوص کاج! «این گل از آن دسته گل های زیباییست. اما همیشه سبز است و بوی معطر خیلی خوبی می دهد. به بر کردن آن عادت کرده ام. این گل بوی جوانی می دهد.»

بازیگر بزرگ فیلم های دهه شصت با این نوع صحبت کردن خود نشان داد که در طول سالهای فعالیت بامشکلات و دردهای زیادی روبرو نشده (ان دردهایی که بازیگران معمولاً در اوج شهرت با آن روبرو می شوند و یا دوست دارند که روبرو شوند) و خودش را در تستالژیای

گفتگوی زیر احتمالاً آخرین گفتگویی نیست که با مارچلو ماسترویانی انجام گرفته است. اما به یقین می توان گفت یکی از معدود گفتگوهای آخرین روزها و هفته های زندگی اوست. این گفتگو حدود سه ماه پیش با این بازیگر انجام شد. آن زمان مصاحبه گر و مصاحبه شونده هیچکدام نمی دانستند که ماسترویانی چندماه بعد خواهد مرد. شاید هم می دانستند و به روی خود نمی آوردند، زندگی هم یک نوع از بازی و بازیگری است. ماسترویانی استاد ایفای نقش های متفاوت بود و مصاحبه گرها هم که از فرط گفتگو با بازیگران، گوشه هایی از هنر بازیگری را آموخته اند. آنچه در مصاحبه زیر جالب به نظر می رسد احساس خاص ماسترویانی نسبت به زندگی و مرگ است.

وقتی برای گفتگو با مارچلو ماسترویانی به خانه اش رفتم، اصلاً فکرش را هم نمی کردم که او با آن سر و وضع روبروی من ظاهر شده او روبرو شامبر قهرمانی با پوشیده بود و دمپایی به پا داشت. ظاهرش اصلاً ظاهر یک ستاره سینما نبود و خودش هیچ اصراری نداشت و انمود کند

بیماری برای مدتی بازیگر را از تحرک باز داشت، اما او نتوانست بستر بیماری را تحمل کند و خود را به صحنه تئاتر برساند. دکترها حضور او را در این وضعیت در جلوی دوربین فیلمبرداری تجویز نکردند. تماشاگران تئاتری قدرت بازیگری او را به شدت تحسین کردند.

مدتی پیش انتشار کتاب خاطراتش، دوباره نام او را بر سر زبانها انداخت. در این کتاب او درباره پنجاه سال فعالیت‌های هنری خود صحبت کرده است. کتاب در جستجوی عادی بودن نام دارد. آنچه در رابطه با این کتاب جالب به نظر می‌رسد این است که در بخش ویژه‌ای از آن هم بازیهای وی نظرات و احساساتشان را درباره وی بیان کرده‌اند: «هر بازیگری فکر می‌کند که می‌تواند خیلی راحت جلوی دوربین ظاهر شود. ولی آنها پس از حضور اولیه تازه متوجه می‌شوند بازیگری آنقدرها که فکر می‌کردند راحت نیست.»

انزوبیاجی در کتاب تازه‌اش زندگی زیبا یک سری مصاحبه با چهره‌های مختلف هنری ادبی انجام داده است. در این کتاب او ماسترویانی را به عنوان آدمی خجالتی معرفی و تصویر کرده است که به دنبال زندگی و محبت است.

اما هیچوقت به صورت سمبل مسائل بی‌ارزش درنیامد: «دوران کودکی خیلی لاغر بودم. هیچوقت فکر نمی‌کردم آدم خوش قیافه‌ای هستم. به اعتقاد خودم صورتی کاملاً معمولی دارم. در همین رابطه همیشه سعی کرده‌ام یک زندگی معمولی و سالم داشته باشم. از جنجال و هیجان بیزارم و نمی‌خواهم از سوی مطبوعات لقب سمبل فلان یا بهمان چیز را بگیرم. بعضی از نشریات به دنبال تیراژ و خواننده بیشتر هستند. آنها اصلاً بدشان نمی‌آید آدم را نردبان ترقی خود کنند. اما من به یک زندگی سالم اعتقاد دارم.»

شاید به دلیل همین دیدگاهها بود که یک بار هفته نامه تایم از او به عنوان «مردی که نمی‌توان در مقابل او و عقایدش مقاومت کرد» اسم برد. قدرت بازیگری ماسترویانی در دوران دانشجویی کشف شد و خود او عقیده دارد که هیچوقت فکر نمی‌کرده ویژگی خاصی داشته باشد:

«ورزش صبحگاهی‌ام فراموش نمی‌شود، عادت آپ‌پرتقال خوردنم رفراموش نکرده‌ام و علافتی که در زندگی داشته‌ام هیچوقت شامل چیزهای خیلی مهمی نمی‌شده‌اند.»

با این حال او درعالم سینما به عنوان یکی از بازیگران برجسته شناخته شده است. زندگی سالم و به دور از هیاهو باعث شده تا به چشم عموم تماشاگران به عنوان آدمی قابل اعتماد شناخته شود.

ماسترویانی فعالیت سینمایی را با فدریکو فلینی شروع کرد. این همکاری تبدیل به یک دوستی عمیق شد که تا زمان مرگ کارگردان در سال ۱۹۹۲ ادامه یافت. در حقیقت فلینی استاد و نقطه اتکای وی بود و یک بار در جایی خواندم که فدریکو گفته «مارچلو خود من است». او لطف خیلی زیادی به من داشت. فقط می‌توانم همان جمله وی را به صورتی دیگر بیان کنم «فدریکو خود من است.»

همه می‌دانند که ماسترویانی خیلی کم مصاحبه می‌کند و همیشه از دست مصاحبه‌گران فرار می‌کند، شاید یکی از دلایل این است که آنها فقط می‌خواهند از وی سئوالاتی بپوش و بی‌معنی درباره شایعات عشقی و امثالهم بپرسند. «هیچوقت علاقه‌ای نداشته‌ام درباره مسائل خصوصی زندگی‌م با مطبوعات صحبت کنم». حالا او به اندازه کافی ستنش بالا رفته و پیرشده. از چهره و رفتارش می‌توان تشخیص

داد که او خسته است. هرچند هنوز هم تماشاگران سینما او را به چشم همان مارچلوی جوان زندگی شیرین می‌بینند، اما خودش تصدیق می‌کند که خسته و پیر شده است. «حالا وقتی در خیابانهای پاریس قدم می‌زنیم، دخترم شیرابایت زبردست مرا بگیرد...»

ماسترویانی اذعان می‌کند که هرچه پیرتر می‌شود تفکر درباره مرگ بخش وسیع‌تری از ذهن او را درگیر خود می‌کند. بیماری او در طول فیلمبرداری فیلم آخرین ماه و اصرار او بر ادامه بازی در فیلم نشان داد که او می‌خواهد یک بار دیگر خود را ثابت کند: «هفتاد سالگی سال بدی برای من بود. در پاریس از پله‌ها پائین افتادم. بعد دیسک کمر گرفتم. کمی بعد دیابت و مشکل شنوایی به سراغم آمد. الان فکر می‌کنم همه نوع بیماری دارم. اما بگذارید نکته‌ای را به شما بگویم، من فیلمی را می‌بینم که خیلی سال پیش شروع شده و هنوز تمام نشده است. زندگی من هم مثل آن فیلم است.»

یکی از مقالات روزنامه‌ها مدتی قبل گفت: ماسترویانی «نفس مرگ» را احساس کرده است. برادر تدوینگر او را چپورو اوایل امسال درگذشت. مرگ برادر ضربه سختی به ماسترویانی زد. او برادرش را خیلی دوست داشت.

ماسترویانی می‌گوید امیدوار است هیچوقت دست از کار نکشد و تسلیم نشود. آنچه بیشتر از سینما زندگی او را شکل داد، تجربه فقر خانوادگی پس از جنگ جهانی دوم بود. شاید هیچ چیزی بهتر از یکی از دیالوگهایش از فیلم آخرین ماه نتواند وضعیت حال او را تشریح کند: «وقتی پیر می‌شوی، خیلی چیزها را فراموش می‌کنی. اما احساسات فراموش شدنی نیستند.»

بهترین‌های انگلیس معرفی می‌شوند

بهترین‌های سال انگلیس معرفی می‌شوند

آکادمی هنر فیلم و تلویزیون انگلستان، نامزدهای بهترین‌های سینمایی سال ۹۶ کشور را اعلام کرد. آنچه در اعلام اسامی و فیلم‌ها جلب توجه می‌کند شباهت فراوان اسامی نامزدها با اسامی اسکار ۹۷ آمریکاست. امسال فیلم‌های انگلیسی توانستند به صورت بخش غالب نامزدهای اسکار درآیند.

فیلم بیمار انگلیسی با نامزد شدن در ۱۳ رشته جوایز آکادمی که به «باقا» معروف است (برگرفته شده از حروف اول آکادمی هنر فیلم و تلویزیون انگلستان) مطرح‌ترین فیلم انگلیسی در مراسم و در بین عامه تماشاگران است. نام برندگان، روز ۲۹ آوریل اعلام می‌شود. اعضای آکادمی، بازی بسیار کوتاه سرچان کیلگاد در فیلم shine (در نقش یک‌استاد پیانو) را نیز از نظر دور نداشته و او را نامزد دریافت جایزه کرده‌اند. اعضای آکادمی انگلستان هم مثل همکاران آمریکایی خود، توجه چندانی به فیلم اویتا

کارگردان انگلیسی آن آتن پارکر نکرده‌اند. آنها هم این فیلم را در شش رشته کم اهمیت نامزد جایزه کرده‌اند. انگلیسی‌ها این فیلم‌ها و چهره‌ها را نامزد دریافت بهترین‌های سال خود کرده‌اند.

بهترین فیلم: فارگو، بیمار انگلیسی، رازها و دروغ‌ها، shine

بهترین کارگردان: آنتونی مینگلا (بیمار انگلیسی)، جوئل کوئن (فارگو)، مایکلی (رازها و دروغ‌ها)، اسکات هیکن (shine)

بهترین بازیگر مرد نقش اول: رالف فاینس (بیمار انگلیسی)، یان مک‌کلن (ریچارد سوم)، جفری راش (shine)، تیموتی اسپال (رازها و دروغ‌ها)

بهترین بازیگر مرد نقش مکمل: جان کیلگاد (shine)، ادوارد نورتن (ترس نخستین)، آلن ریکن (مایکل کالینز)، پل اسکافیلد (آزمون سخت)

بهترین بازیگر زن نقش اول: برندا بلتین (رازها و دروغ‌ها)، فرانسیس مک‌دورماند (فارگو)، کریستین

اسکات تامسن (بیمار انگلیسی)، امیلی واستن (شکستن امواج)

بهترین بازیگر زن نقش مکمل: لورن باکال (آپنه دوچهره دارد)، جولیت بیتوش (بیمار انگلیسی)، مارین ژان باپتیست (رازها و دروغ‌ها)، لین ردگریو (shine)

بهترین فیلم خارجی زبان: تمسخر، نلی و مسیر آرنود، کولیا، خط آنتونیا

بهترین فیلم نامه اقتباسی: بیمار انگلیسی، آزمون سخت، اویتا، ریچارد سوم

بهترین فیلم نامه اریژینال: رازها و دروغ‌ها، shine، ستاره تنها، فارگو، Brass off